

جلسه ۵۷ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۱۹ مرداد ۹۶

فهرست مطالب

بخش اول - خلاصه	۳
<u>بخش دوم</u> - مبحث تفسیری: بررسی آیه ۷۴ سوره مبارکه بقره	۵
۱- قساوت قلب (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ)	۵
۱-۱- ریشه‌ی محوری داستان بقره؛ بیاعتمادی به وعده‌های الهی	۵
۱-۱-۱- پرسیدن سؤال از جنس بی‌اعتمادی، بدلیل عدم باور به وعده‌های الهی	۶
۱-۱-۲- پیچیده کردن کارها از طرف انسان، موجب پیچیده شدن کار از طرف خدا	۶
۱-۱-۳- «ریب» و «عدم ایمان به غیب»، باعث پایین آمدن انسان با وجود دریافت آیات الهی	۶
۱-۱-۴- ایمان به غیب، عامل «یقین»؛ نه نگاه‌های فلسفی	۷
۲-۱- بررسی آیات مربوط به موضوعات قساوت قلب	۷
۱-۲-۱- ابتدا بررسی چندین آیه به منظور روشن شدن فضا برای ورود به آیات اصلی	۷
۱-۲-۲- تبعیت از ظن و خرص، باعث رها کردن یقین	۱۰
۱-۲-۳- ورود آیات به فضاهای یقین و پاکی برای ایجاد ایمان درست	۱۰
۱-۲-۴- ورود به آیات مورد بحث	۱۲
۳-۱- مؤمنون خالی از «ریب» و «شک»	۱۵
۲- وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ	۱۶
۱-۲- رشد برای انسان‌هایی از جنس «يَلْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»	۱۶
۱-۱-۲- مصیبت هم موجب صعود، هم موجب سقوط	۱۷
۲-۲- قرآن «چرایی» افتادن سنگها را بیان میکند(مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)، علم فیزیک «چگونگی» آن را	۱۸
۳-۲- عدم در نصاب تکلیف بودن شعور و اراده سنگ	۱۸
۳- نتیجه	۱۸

آیه‌ی اصلی: ۷۴ بقره

آیات فرعی: ۱۰۹-۱۲۵ انعام/ ۱۵ حجرات/ ۱۳ و ۵۴ مائده/ ۲۴ و ۴۳ و ۱۰۶-۱۰۸ نحل/ ۹۷-۹۹ حجر/ ۱۶۸ و ۱۸۸ و ۲۶۰ بقره/ ۵۳ و ۸۳ اسراء/ ۳۶ ابراهیم/ ۶۸ آل عمران/ ۴۶ هود/ ۱۶ حدید/ ۵-۶ نوح/ ۲۲-۲۳ زمر/ ۱۴-۱۵ حجرات/ ۱۶ سبأ/

کلمات کلیدی اصلی: داستان گاو بنی اسرائیل (بقره)، قساوت قلب، شرح صدر، تحریف کلام از موضع

کلمات کلیدی فرعی: سؤال، ریب، معجزه، ذریه، حرف غیراحسن، تبعیت از ظن، یقین، مصیبت

بخش اول - خلاصه

جلسه‌ی این هفته، به مدت حدوداً ۱ ساعت ۲۰ دقیقه در محل مسجد امام رضا (علیه السلام) با محوریت آیه‌ی ۷۴ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ...)، که مربوط به داستان «بقره» است برگزار شد.

داستان گاو بنی‌اسرائیل را در جلسه‌ی قبل شروع کرده بودیم و در این جلسه به پایان می‌رسانیم. این داستان در تفاسیر تقریباً به یک بهانه‌جویی تحلیل شده و بعد مواردش بررسی می‌شود. بحث ما این بود که ممکن است که ترکیبی از بهانه‌جویی هم باشد ولی اصل داستان که ریشه‌ای و محوری است این نکته است که یک عده اعتماد نمی‌کنند به کاری که خدا می‌گوید انجام دهید، که این کار قرار است یک نتیجه‌ای بدهد. حالا این کاری که اینجا ذکر شده است این است که «اجزای مرده‌ی یک حیوان را بزیند به یک مرده، از آن زنده درمی‌آید.» این حسّ بی‌اعتمادی و نگرانی و تردید است که نهایتاً منجر به سؤال‌هایی می‌شود. اینکه مگر می‌شود؟! پس لابد این گاو، باید گاو خاصی باشد. دائماً سؤال در سؤال که از رنگ و وضعیتش می‌کنند تا برسد به یک نتیجه‌ای که برایشان قابل فهم باشد. این جمله، جمله‌ی مهمی است که از زبان بنی‌اسرائیل خارج می‌شود و نشان از یک بی‌اعتمادی دارد که می‌گویند (۷۱ بقره)... قَالُوا أَلَنَّا جِئْتِ بِالْحَقِّ... تازه الان شد حق، وگرنه گویا می‌گویند قبلش ما سرکار بودیم.

اگر در همان اول کار، اخذ به کلیات می‌شد و قرار بود گاو بکشند، اگر یک گاو عادی می‌کشتند و به مرده می‌زدند، این نتیجه حاصل می‌شد. ولی همانطور که امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «فَشَدِّدُوا فِشْدَةَ اللَّهِ عَلِيْهِمْ»، کار را تو پیچ‌ها می‌برند، خدا هم می‌برد در پیچ‌ها. با تردیدی که دارند، می‌خواهند کار را طوری بکنند که برای خودشان قابل فهم‌تر بشود، وقتی که این کار را می‌کنند، با تشدید الهی مواجه می‌شوند. این ریشه‌ی اصلی این داستان است. آن موقع این قابل تطبیق به خیلی چیزهاست. مثلاً یک وقت، یک امر اجتماعی هست و یک ولیّ هم هست و گفتند این حرکت اجتماعی را با این شرایط انجام بده. حالا دائم سؤال می‌کند. معلوم است با این سؤالات، بی‌اعتمادی خودش را به وعده‌های الهی پوشش می‌دهد. نتیجه‌ی آن هم، نتیجه‌ی منفی‌ای است؛ (۷۴ بقره) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ... . بنی‌اسرائیل دستور را انجام دادند ولی چیزی که شما انجام می‌دهید با یک عالمه از تردید، آخرش هم این اتفاق می‌افتد که درواقع شخص به چیزی نرسیده است.

کسی که سطح فهم و درکش می‌شود دنیا و بدن، نه به روح، نه ارتقای روحی، نه قیامت و نه این‌ها باور ندارد وقتی با آیات الهی مواجه می‌شود، رشد نمی‌کند، بلکه پایین‌تر می‌آید؛ با اینکه ممکن است فرمان الهی را هم انجام داده باشد و نتیجه هم گرفته باشد. این «ریب» باید در انسان‌ها حل شود. آن ایمان به غیب باید حاصل شود. وگرنه اگر آن حاصل نشود، آیات الهی انسان را دورتر می‌کند.

ذیل فقره‌ی (۷۴ بقره) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ... به مبحث «قساوت قلب» و در مقابلش «شرح صدر»، مربوط می‌شود، به بررسی آیات قرآنی در این زمینه پرداخته شد. گاهی حتی سبب یقین‌آوری مثل معجزه هم، به ایمان شخص کمک نمی‌کند: (۱۱۱ انعام) وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ... بلکه ایمان مقوله‌ای است که روی عبودیت‌ها، روی صفاها و روی باورهای به غیب اتفاق می‌افتد: (۱۲۵ انعام)

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ... کسی که خدا بخواهد هدایتش بکند؛ در ادامه‌ی آیه، «منطق هدایت» را می‌فرماید: ...يُشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... اصلاً بحث مغزش و اینکه چقدر کتاب فلسفی می‌خواند و چقدر استدلال بلد است و ... اصلاً اینها نیست؛ این مهم است که چقدر شرح صدر دارد برای اسلام، چقدر سینه‌ی گشاده دارد برای دریافت معارف. تا به او بگویند که قرآن اینچنین گفته است می‌گوید همین درست است. می‌فهمد، جذب می‌کند، حرکت می‌کند. ...وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ... و هر که را که بخواهد گمراه کند ...يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا... سینه‌اش را به قدری تنگ و سخت نموده ...كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ... گویی می‌خواهد از تنگی سینه برود در آسمان ...كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ اینچنین خدا برای کسانی که ایمان نمی‌آورند ناپاکی مینهد. یک کثافتی او را می‌گیرد و آن، سینه‌اش را اینقدر تنگ کرده که معارف را هم که بریزی، پس می‌زند.

اصلاً معنی «قساوت» در مقابل «شرح صدر» است. چون بعضی فکر می‌کنند که معنای قساوت، به گریه کردن ربط دارد. البته کلاً قابلیت گریه کردن، خیلی خوب است. ولی فرهنگ قرآنی قساوت قلب این نیست. در فرهنگ قرآنی، قساوت در مقابل شرح صدر لاسلام است: (۲۲ زمر) أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ... آیا کسی که خدا سینه‌اش را پذیرای اسلام کرد و در نتیجه همواره با نور الهی قدم برمی‌دارد چون سنگدلان است ...فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ... پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا دل‌هایشان را نرم نمی‌کند...أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ آنان در ضلالتی آشکارند. دل قسی، دلی است که شرح صدر لاسلام ندارد. بررسی دیگر آیات هم به نکات خوبی اشاره می‌کنند؛ از جمله اینکه ثمره قساوت قلب، «تحریف کلام از موضع» است (۱۳ مائده)؛ ترجیح دنیا به آخرت، علت قساوت قلب دانسته شده است (۱۰۷ نحل)؛ و نقطه‌ی مقابل قساوت قلب، اطمینان قلب است و اساساً مومنین، خالی از شک و «ریب» هستند.

در ماجرای سنگ‌ها هم که اینطور آمده است: (۷۴ بقره) ...وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... ، فرموده بعضی سنگ‌ها شعور لازم را دارند، وقتی دارد می‌افتد پایین و امر تکوینی انجام می‌شود، مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ می‌افتد پایین. بعضی سنگ‌ها اما خیلی بی‌شعورند. این جریان مثل ماست. بعضی‌ها یک مصیبت بهشان وارد می‌شود، بی‌شعور این مصیبت را نگاه می‌کنند. وعده‌های الهی می‌آید و می‌رود به چیز دیگری تبدیل می‌شود. دیگر معارفش نمی‌کشد. این شخص یک بی‌شعوری است که تمام حوادث خدا و وعده‌های الهی وقتی محقق می‌شود، باز هم نمی‌فهمد. بعضی‌ها ولی نه، می‌روند بالا. ما آدم‌ها هم مثل سنگ‌ها و بدتر از سنگ‌ها هستیم. با قابلیت‌ها و استعدادهایی که خدا در انسان قرار داده است، باز نمی‌فهمیم که چرا در این دنیا آمده‌ایم، چرا ازدواج می‌کنیم، چرا مصیبت‌ها می‌آید، و ...

بخش دوم - مبحث تفسیری: بررسی آیه ۷۴ سوره مبارکه بقره

۱- قساوت قلب (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ)

(بقره: ۷۴) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^۱

[۳-] داستان گاو بنی اسرائیل را در جلسه‌ی قبل شروع کرده بودیم و در این جلسه باید علی القاعده به پایان برسانیم.

وجه تسمیه‌ی این سوره به «بقره» ، همین داستان است. بحث این بود که این داستان ممکن است حاوی نکات خاصی باشد؛ نکاتی غیر از اینکه این داستان تنها یک بهانه‌جویی بوده است و بنی اسرائیل می‌خواستند دستور را انجام ندهند و به همین دلیل سؤال کردند. در نهایت هم دستور را انجام دادند ولی در آیه‌ی ۷۴ که تقریباً^۲ آیه‌ی پایانی این داستان محسوب می‌شود، می‌فرماید (بقره: ۷۴) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ... ، تازه بعد از اینکه این کار را انجام دادند، دلشان قسی شد. چه می‌شود که بعد از انجام فرمان الهی، دل این‌ها رو به قساوت رفت؟ تصریح آیه هم هست که ... مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ... بعد از این جریان، دلشان قسی شد، ... فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً... کأنّ مثل یک سنگی یا سخت‌تر از سنگی، ... وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ... از سنگ‌ها گاهی اوقات رودهایی بیرون می‌آید ... وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ... بعضی از سنگ‌ها هست که ترکی برمی‌دارد و آبی خارج می‌شود ... وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... بعضی از سنگ‌ها هستند که از خشیت الهی به زمین می‌افتند ... وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ خدا از آنچه شما انجام می‌دهید، غافل نیست.

۱-۱- ریشه‌ی محوری داستان بقره؛ بی‌اعتمادی به وعده‌های الهی

این داستان در تفاسیر نوعاً بی‌مایه است، تقریباً به یک بهانه‌جویی تحلیل شده و بعد مواردش بررسی می‌شود. بحث ما این بود که ممکن است که ترکیبی از بهانه‌جویی هم باشد ولی اصل داستان که ریشه‌ای و محوری است این نکته است که یک عده اعتماد نمی‌کنند به کاری که خدا می‌گوید انجام دهید، که این کار قرار است یک نتیجه‌ای بدهد. حالا این کاری که اینجا ذکر شده است این است که «اجزای مرده‌ی یک حیوان را بزنید به یک مرده، از آن زنده درمی‌آید.» این حس بی‌اعتمادی و نگرانی و تردید است که نهایتاً منجر به سؤال‌هایی می‌شود. اینکه مگر می‌شود؟! پس لابد این گاو، باید گاو خاصی باشد. دائماً سؤال در سؤال که از رنگ و وضعیتش می‌کنند تا برسد به یک نتیجه‌ای که برایشان قابل فهم باشد. در جلسه‌ی گذشته گفتم که این جمله، جمله‌ی مهمی است که از زبان بنی اسرائیل خارج می‌شود و نشان از یک بی‌اعتمادی دارد که می‌گویند (بقره: ۷۱) قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ جَئِثًا بِالْحَقِّ... تازه الان شد حق، وگرنه گویا می‌گویند قبلش ما سرکار بودیم.

۱. سپس دل‌های شما بعد از آن [معجزه شگفت‌انگیز] سخت شد، مانند سنگ یا سخت‌تر زیرا پاره‌ای از سنگ‌هاست که از آنها نهرها می‌جوشد، و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید، و پاره‌ای از آنها از ترس خدا [از بلندی] سقوط می‌کند و خدا از آنچه انجام می‌دهید بی‌خبر نیست.
۲. اینکه گفته شد تقریباً، چون به آیه‌ی بعدی هم مرتبط هست.

[۸-] اینکه کسی و امتی، وعده‌های الهی و کارهای خدا را باور نمی‌کند و شروع می‌کند به شدید کردن کار و انگار می‌خواهد خدا را لای منگنه بیندازد، «فشدّوا فشدّ الله علیهم»^۳، خدا هم کار آنها را سخت می‌گیرد؛ کار آنها را از یک پیچ‌های سختی می‌گذراند. اگر همانی که خدا گفته بود که «توکل کنید، این برنامه است، بروید، این نتیجه را می‌دهد»، [آنوقت در مقابلش] ما بگوییم «اینطور نمی‌شود که این کار را بکنیم و این نتیجه را بگیریم»، [در اینصورت] شبیه به بنی اسرائیل عمل کردیم. مثلاً می‌فرماید: (۲۴۹ بقره) ... **كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ...** «شما یک امت کمی هستید. اشکال ندارد. این درگیری را بگذارید اتفاق بیفتد، در پی آن این غلبه اتفاق می‌افتد. شما در اینجا با ثبات قدم بایستید، پشت سرش چنین اتفاقاتی می‌افتد. در جنگ، من خدا با وعده‌هایی که دادم، وارد می‌شوم.» اما ما آن کار را نمی‌کنیم و می‌گوییم که اینطور که نمی‌شود. معلوم است که یک بی‌اعتمادی‌ای داریم.

در آیات سوره‌ی توبه، چنین تعبیری که در آیه داشت؛ می‌فرمود کسانی که ایمان به خدا و روز جزا دارند که برای رفتن به جنگ اجازه نمی‌گیرند. (خیلی عجیب است) کسانی می‌آیند اجازه بگیرند برای رفتن به جنگ، که اتفاقاً ایمان به روز جزا ندارند. (۴۵ توبه) ... **فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ.** در شک خودشان سرگردانند. این‌ها به دلیل بی‌اعتمادی‌شان اجازه می‌گیرند. در صورتیکه قبل از آن، گفته بودند که به جنگ بروید (۴۱ توبه) **أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا...** چرا دیگر سؤال می‌کنید.^۴

۱-۱-۱ پرسیدن سؤال از جنس بی‌اعتمادی، بدلیل عدم باور به وعده‌های الهی

[۱۰+] خیلی وقت‌ها سؤال، مذموم است، سؤال‌هایی که از سر بی‌اعتمادی است، از سر باور نکردن وعده‌های الهی است و نوع سؤال‌ها خیلی وقت‌ها، همین است. البته خیلی وقت‌ها انسان نمی‌داند، درست است که سؤال کند: (۴۳ بقره) ... **فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ،** ولی یک وقت، یک امر اجتماعی هست و یک ولی هم هست و گفتند این حرکت اجتماعی را با این شرایط انجام بده. حالا دائم سؤال می‌کند. معلوم است با این سؤالات، بی‌اعتمادی خودش را به وعده‌های الهی پوشش می‌دهد. نتیجه‌ی آن هم، نتیجه‌ی منفی‌ای است.

۱-۱-۲ پیچیده کردن کارها از طرف انسان، موجب پیچیده شدن کار از طرف خدا

[۱۱+] بحث اصلی طرح شده در اول جلسه همین بود که اگر در همان اول کار، اخذ به کلیات می‌شد و قرار بود گاو بکشند، طبیعتاً این گاو [با این خصوصیات خاص] را نمی‌کشتند. یک گاو پیدا می‌کردند و می‌کشتند. اگر چنین می‌کردند دستور خدا را انجام داده بودند و حتماً نتیجه می‌گرفتند. یعنی اگر یک گاو عادی می‌کشتند و به مرده می‌زدند، این نتیجه حاصل می‌شد. ولی همانطور که امام رضا^{علیه السلام} می‌فرماید: «فشدّوا فشدّ الله علیهم»، کار را تو پیچ‌ها می‌برند، خدا هم می‌برد در پیچ‌ها. با تردیدی که دارند، می‌خواهند کار را طوری بکنند که برای خودشان قابل فهم‌تر بشود، وقتی که این کار را می‌کنند، با تشدید الهی مواجه می‌شوند. این ریشه‌ی اصلی این داستان است. آن موقع این قابل تطبیق به خیلی چیزهاست.

۱-۱-۳ «ریب» و «عدم ایمان به غیب»، باعث پایین آمدن انسان با وجود دریافت آیات الهی

۳. بخشی از روایت امام رضا (علیه السلام)

۴. این آیات تحت عنوان «اذن»، در جلسه‌ی گذشته مفصلاً بررسی شد.

[+ ۱۳] در همین فضا هم هست که می‌فرماید (۷۴ بقره) **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ... .** چرا؟ مگر بنی‌اسرائیل دستور را انجام ندادند؟ انجام دادند ولی چیزی که شما انجام می‌دهید با یک عالمه از تردید، آخرش هم این اتفاق می‌افتد که درواقع شخص به چیزی نرسیده است. یک انسان دنیاگرایی که دنیا را می‌فهد و اصلاً این تیپ فکر را می‌فهمد و معادلاتش دنیایی است، حالا چنین اتفاقاتی (زنده شدن مرده با زدن یک جزئی از مرده‌ی دیگر) هم افتاد، او حتماً توجیهات دیگری برایش می‌کند، به همین دلیل آورده‌ای برای آن انسان ندارد، آورده‌ای هم برای چنین امتی ندارد. مثل نجاستی است که آب روی آن می‌ریزد که اتفاقاً نجس‌تر می‌شود. کسی که سطح فهم و درکش می‌شود دنیا و بدن، نه به روح، نه ارتقای روحی، نه قیامت و نه این‌ها باور ندارد وقتی با آیات الهی مواجه می‌شود، رشد نمی‌کند، بلکه پایین‌تر می‌آید؛ با اینکه ممکن است فرمان الهی را هم انجام داده باشد و نتیجه هم گرفته باشد. این «ریب» باید در انسان‌ها حل شود. آن ایمان به غیب باید حاصل شود. وگرنه اگر آن حاصل نشود، آیات الهی انسان را دورتر می‌کند.

۱-۴-۱- ایمان به غیب، عامل «یقین»؛ نه نگاه‌های فلسفی

[+ ۱۷] تا ایمان به غیب، معادباوری، درست نشود، فهم وعده‌های الهی و اعتقاد به وعده‌های الهی و ایمان راسخ به وعده های الهی حاصل نمی‌شود. این یقین یقینی است که از جنس یقین‌های فلسفی نیست. آن یقین، یقینی است که در سایه ی چیزهای دیگر است. سر این موضوع می‌توان ایستاد و بحث مفصل کرد و نقاط افتراق قرآن با فلاسفه را بیان کرد.

شما حتماً این آیه‌ی مهم قرآن را دیدید که می‌فرماید (۹۷ حجر) **وَلَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ؛** ما می‌دانیم که تو سینه‌ات از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود. بواسطه‌ی حرف‌ها و تکه‌هایی که چه به تو و چه به امت تو می‌زنند. (۹۸ حجر) **فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ؛** به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجدکنان باش. (۹۹ حجر) **وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ؛** عبودیت را داشته باش تا اینکه یقین به سراغ تو بیاید. این یقین، مرگ نیست. یقین، یعنی یقین، یعنی انسان را به یقین برساند. این در راستای حرف‌های فلسفی نیست. در راستای رمز و راز عبودیت است. خیلی اوقات انسان باید نمازش را درست بخواند. باید بباوراند فعل را به خودش. **تَطَوُّعٌ** بکند فعل را به خودش که قرآن اینطور دارد که (۱۸۴ بقره) **... فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ... .**

۱-۲-۲- بررسی آیات مربوط به موضوعات قساوت قلب

[+ ۱۲] بحث سؤال و اذن و ... که بطور مفصل در جلسه‌ی قبل به آن پرداخته شد، برای عدم اطمینان قلبی به وعده های الهی است. در ذیل آن مباحث چون «ریب» و «تردید» و در مقابلش «اطمینان» و «یقین» مطرح می‌شود. می‌خواستیم نشان دهیم که آیات در این فضا است. این اصل بحث بود که مایه‌ی اصلی بیان شد. برای روشن شدن موضوع، آیاتی را ابتدائاً می‌بینیم تا فضا روشن شود و سپس آیات مورد نظر را بررسی کنیم:

۱-۲-۱- ابتدا بررسی چندین آیه به منظور روشن شدن فضا برای ورود به آیات اصلی

۱-۲-۱-۱- عدم رابطه مستقیم، بین بودن سبب یقین آور و تولید یقین

می‌آوردیم بدان ایمان آور نبودند مگر آنکه خدا بخواهد؛ یعنی حتی اگر آیات در این حد روشن بیاید، گروهی هستند که نمی‌خواهند ایمان بیاورند. مقوله‌ی ایمان و اینکه دل پر از یقین شود، یک مقوله‌ی دیگری است. فکر نکنید با دیدن معجزات این اتفاق می‌افتد.

یک چیزی که در علم کلام (علم اعتقادات) ما وجود دارد و قرآن با آن یک تفاوت اساسی دارد همین است که در قرآن، قاعده این است که «تمام کسانی که معجزه می‌خواهند، کسانی هستند که ایمان نمی‌آورند» و تمام کسانی که ایمان آوردند به یک پیغمبر اصلاً از او معجزه نخواستند. نکته‌ی خیلی عجیبی است. مثلاً ابوذر در یک لحظه که با پیغمبر مواجه می‌شود، ایمان می‌آورد، ایمان تا پای گاو و ماهی هم می‌آورد؛ کسی از قبیله‌ی دزدها چرا اینچنین ایمان می‌آورد به پیغمبر؟ در صورتیکه در علم کلام گفته می‌شود که پیغمبر را با این دو نشانه می‌شناسیم: «ادعا»ی به اضافه‌ی «معجزه». آن راهی که علم کلام می‌گوید، کاملاً با راه قرآنی متفاوت است. تفاوت جدی هم دارد. ایمان مقوله‌ای است که روی عبودیت‌ها، روی صفاها و روی باورهای به غیب اتفاق می‌افتد.

...وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند.

۱-۲-۱-۲- ارتباطات رمزآلود شیاطین جن و انس

[۳۷-] (انعام ۱۱۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ... اینطور است که ما برای هر نبی، عدوی از شیاطین جن و انس قرار می‌دهیم که اینها... يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا... وحی‌هایی به هم دارند و گفتار آراسته به یکدیگر القا می‌کنند. یعنی شیاطین جن و انس، شیاطین انس و انس، ارتباطات رازآلود و رمزآلودی نسبت به هم برقرار می‌کنند، من باب اینکه کلمات خبیث همدیگر را جذب می‌کنند؛ می‌بینید ارتباطات رمزآلودی باهم برقرار می‌کنند که در آن حرف‌های مزخرف را به همدیگر تحویل می‌دهند، می‌گیرند، جذب می‌کنند... وَوَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ... اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند... فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ؛ رهایشان کن با آن افتراءهایی که می‌زنند.

۱-۲-۱-۳- اراده خدا بر صوق دادن کسانی در فضای خباثت آلود

(انعام ۱۱۳) وَلَتَصْنَعِيَ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآلِئَاخِرَةِ... و برای اینکه گوش فرا بدهد دل؛ دلش گوش کند نه اینکه گوشش گوش کند. دلش به این سمت گوش کند و میل کند؛ به تعبیر فارسی گوش فرا بدهد. خدا این‌ها را رها کرده و ورود نمی‌کند تا آن زبان و دل‌هایی که ایمان به آخرت ندارد نسبت به این چیزها صوق کند. یعنی خدا راه را برای شقاوت باز می‌گذارد. کسی که فضای شیاطین را و فضای حرف‌های مزخرف شنیدن و باور کردن را وارد شده است، رفته رفته قساوت قلب و رفته رفته شرح صدر للكفر برایش ایجاد می‌شود. خدا اینطور می‌خواهد که در این مسیر بیفتد. وَلَيَرَّضُوهُ... یواش یواش راضی می‌شود و اطمینان قلب پیدا می‌کند... وَلَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ؛ و تا اینان نیز در آن عاقبت بد که اهریمنان را است، در افتند. بیفتد در فضای انجام فعل خباثت‌آلود.

۱-۲-۱-۴- راه انبیاء، حتماً استهزاء دارد

[۳۹+] آیات همین طور می‌آید، (۱۱۶ انعام) **وَإِنْ تُطِيعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...** اگر اکثر مردم روی زمین را طاعت کنی تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد. این اکثریت درگیر معادلات دنیایی هستند. برای همین داریم که نبی‌ای خدا نیآورده است مگر اینکه استهزا شده. اگر کسی با معارفش استهزا نشود، معلوم است راه انبیا را نمی‌رود. فکر نکنید الان باید معارفی به دنیا ارائه داده شود که همه از آن استقبال کنند؛ انبیا نیامده‌اند مگر اینکه مسخره شدند. شما فکر می‌کنید کنار نوح ایستادن و در آن بیابان کشتی ساختن، کار مسخره‌ای نیست؟ باورش هم کار مشکلی است. اینکه کنار پیغمبر دو نفر دیگر ایستادند و اطواری انجام می‌دهند به نام نماز بعد بگویند ما می‌خواهیم دنیا را بگیریم، این حرف مسخره‌ایست. استهزا شدن و (۵۴ مائده) **... لَوْمَةً لَّائِمٍ** ... نه تنها در فضای سیاسی است بلکه خیلی اوقات در فضای معرفتی است. یعنی سرزنش سرزنش‌کنندگانی هست در فضاهای معرفتی که می‌گویند "این چه معارفی است شما قبول کردید". این‌ها همان ریشه‌ی اصلی است.

[۴۱+] (۱۱۶ انعام) **... إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ...** «اکثر من فی الارض» جز گمان را پیروی نمی‌کنند. الناس عبید الدنیا... مردم عبید دنیا هستند. دینی هم که دارند... الدین لعق علی السنتمهم... دین فقط در دهن می‌چرخد. دین دارد منتها دین در فضای دهان، مثل آدامسی است که تکانی دهد، غذایش نیست، اینطور است.

۱-۲-۲- تبعیت از ظن و خرص، باعث رها کردن یقین

... وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ؛ و جز تخمین نمی‌زنند. این اشخاص اتفاقاً تبعیت از ظن و تخمین می‌کنند. چیزی که از آن تبعیت می‌کنند، به یقینی پایبند نیست. در علوم فنی هم نمی‌گویند یقین، چه برسد به علوم انسانی. می‌گوید این طرف را که یقین آور است رها می‌کنی، آن طرف که یک حدس و گمان و یک خرص و تخمین است را نگه میداری؟!

(۱۱۷ انعام) **إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛**^۵

۱-۲-۳- ورود آیات به فضاهای یقین و پاکی برای ایجاد ایمان درست

۱-۳-۲-۱ «أكل»، هم به معنی «خوردن» و هم به معنی «تصرفات»

[۴۳+] آیات در اینجا وارد فضاهای دینی می‌شود، فضاهای یقین و پاکی تا یقین‌ها و ایمان‌ها درست اتفاق بیفتد، می‌فرماید: (۱۱۸ انعام) **فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...** از چیزهایی بخورید که روی آن نام خدا برده شده باشد و تصرفاتتان، تصرفات الهی باشد؛ **... إِنْ كُنْتُمْ بِنَايَاتِهِ مُؤْمِنِينَ؛** اگر مؤمنید.

کلمه‌ی «أكل» هم در خوردن است که بسیار مهم است، هم به معنای تصرفات است. در زبان فارسی هم چنین استفاده‌ای می‌شود مثل مال مردم خور. قرآن هم می‌فرماید (۱۸۸ بقره) **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...** مال همدیگر را به باطل نخورید، فقط خوردن هم نیست. کلاً هر تصرف غصبی را مال مردم خوری می‌گویند. به مطلق تصرفات هم می‌

۵. پروردگار تو بهتر میدانند چه کسی از راه او گمراه است ، و نیز او هدایت شدگان را بهتر می‌شناسد.

گویند «اَکَل». ولی خودِ اَکَل و خوردن هم بسیار مهم است که داریم (۱۶۸ بقره) ... کُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ... اگر می‌خواهید تبعیت از خطوات شیطان نکنید، آنچه که می‌خورید حلال و طیب باشد.^۶

(۱۱۹ انعام) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَضَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرَّرْتُمْ إِلَيْهِ... و چرا از آنچه اسم خدا بر آن برده شده نمی‌خورید و حال آنکه خدا آنچه را که به شما حرام کرده برایتان شرح داده جز آنچه بدان ناچار شده‌اید... وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ؛ و خیلی‌ها به هوس‌های خویش بدون علم گمراه می‌شوند که خدای تو تجاوز کاران را بهتر می‌شناسد.

۱-۲-۳-۲- ظاهر و باطن گناه را رها کنید

[+ ۴۷] (۱۲۰ انعام) وَذُرُوا ظَاهِرَ الْأَيْمِ وَبَاطِنَهُ... ظاهر و باطن گناه را بگذارید کنار. یک‌سری گناه‌هایی داریم، گناه‌های باطنی است؛ یک‌سری گناه‌ها هست، گناه‌های ظاهری است. همانطور که در روایت آمده است که کسی که در ذهنش هم زنا کند، واقعاً گناه ذهنی کرده است که اگر فضای ذهنی‌اش را با گناه آتش نزند، اما آن را دودآلود که می‌کند؛ می‌شود مثل خانه‌ای که حتماً چارچوب و فونداسیونش درست است، اما این خانه دود زده است، این خانه جای نشستن نیست؛ دیگر کسی داخل آن خانه نمی‌رود. مهمان را هم نمی‌توان برد. لذا ظاهر و باطن گناه، هر دو را باید رها کرد. ...إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَيْمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ کسانی که گناه می‌کنند به زودی سزای اعمالی را که می‌کرده‌اند خواهند دید.

۱-۲-۳-۳- حرف‌های «غیر احسن»، بازکننده‌ی راه شیطان برای ایجاد مجادله

(۱۲۱ انعام) وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ... آن چیزی که نام خدا رویش برده نشده، نخورید. باز هم تأکید! ... وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ... که عصیان است... وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ... شیاطین وحی می‌کنند به اولیاء خودشان تا با شما مجادله بکنند. خیلی وقت‌ها این مجادلات بدلیل حرف‌های «غیر احسن» است. در سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء یک آیه ی فوق‌العاده هست که می‌فرماید: (۵۳ اسراء) وَقُلْ لِعِبَادِي... برو به بندگانم بگو... يَقُولُوا أَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ... حرف احسن بزنند... إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ... شیطان این‌جا آدم‌ها را هبی می‌کند؛ یعنی حرف درست بزند، به درست‌ترین وجه بگوید حرفش را، محکم حرف بزند که شیطان اینجا منتظر است که مجادلات را از وسط این حرف‌ها درست کند. شیطان یک حضور فعال ایجاد می‌کند در جایی که حرف‌های احسن (و نه حتی حسن) نمی‌زنند. باید سعی کرد بهترین حالتی که می‌شود حرف زد. اگر کسی اینطور حرف بزند، جلوی راه شیطان را بسته است.

۶. [۴۵-] البته من نمی‌خواهم این حساسیت‌های زایدالوصفی که عده‌ای دارند که حتی از خانه‌های همدیگر قند هم نمی‌خورند، را دامن بزنم. این روش اهل بیت نبوده است. از خودتان شیوه درست نکنید. اهل بیت علیهم السلام با همه غذا می‌خوردند. بله، یک موقعی اگر انسان چیزی متوجه بشود مثلاً اینکه این مال غضبی است، به هر دلیلی که متوجه شود، نباید بخورد. یک موقع از یکی از اساتید اخلاق راجع به این مسئله پرسیدیم، گفتند اگر دیدید از آن آتش بیرون می‌آید، نخورید. یعنی ممکن است یک همچنین آتشی ببینید که می‌آید بیرون، خب انسان در این حالت طبیعتاً آتش نمی‌خورد. ولی در حالت عادی، انسان همینطور که با مؤمنین می‌رود و می‌آید، خوب است که اموال همدیگر را بخورد. طرف حتماً دقت می‌کند که آب را شب نشسته بخورد بعد مال مردم را هم می‌خورد. بعضی‌ها روی این چیزها مینیاتوری دقت می‌کنند. شخص آمده به امام گفته آب را نشسته بخورم یا ایستاده؟ آیا نشسته می‌توانم بخورم؟ گفتند نشسته. بابا بخور دیگر. بعضی‌ها اینقدر در جزئیات حساس هستند از آنطرف به راحتی غیبت می‌کنند. همین انسان که آب را در شب نشسته می‌خورد و با اصرار این کار را انجام می‌دهد، آن وقت غیبت می‌کند فراوان.

۱-۲-۳-۴ - عنوان «ذریه» از فضای «اطاعت» درمی‌آید

[۵۱] (۱۲۱ انعام) ... وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ؛ اگر اطاعتشان کنید شما هم مشرک هستید. شرک برای اطاعت است. ذریه برای اطاعت است. یک بحث مفصلی قبلاً عرض شده بود. که (۳۶ ابراهیم) ... فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي ... است.

نوهی مروان مؤمن بود. به نزد به امام صادق علیه السلام می‌رود، مثل زنان جیغ می‌زند و می‌گوید «من شجره‌ی ملعونه هستم و شما گفتیم لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمِّيهِ قَاطِبَةٍ، وضعیت من چه می‌شود؟» می‌فرمایند «تو اصلاً از بنی امیه نیستی. تو منّا أهل البیت هستی».

در قیامت، در یک روزگاری هستیم که (۱۰۱ مؤمنون) ... فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ... نسبت‌های ما بین پدران و برادران و خواهرانمان و این و آن قطع می‌شود. چه نسبت جدیدی وارد می‌شود که می‌فرماید (۵۶ یس) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ؟! این نیست که شخص در آخرت هم کنار همسر این دنیایی‌اش هست. این برای نسبت‌های جدید است. نسبت جدید این است که (۶۸ آل عمران) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا... این بحث «ذریه» است. «اطاعت»، «فرزند» می‌آورد. (۳۶ ابراهیم) ... فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي... کسی که از من تبعیت بکند، از من است. در جریان حضرت نوح علیه السلام و پسرش هم اینطور می‌فرماید (۴۶ هود) ... إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ... او اصلاً از اهل تو نیست. ذراری جدید پیغمبر و آل پیغمبر به تعبیر ذریه‌ای که قرآن می‌فرماید، به این شکل می‌شود. لذا اگر ما اطاعت می‌کنیم از معارف، فرزند پیغمبریم. ما فرزندان پیغمبر و ائمه‌ایم، چه اسممان «سید» باشد و چه نباشد. کسی که اطاعت نمی‌کند، فرزند پیغمبر نیست. یک فرزند سلبی است که برای همین دو روز دنیاست و گرنه متعلق به جای دیگری است. ما را امور دیگری پس از این دور هم جمع خواهد کرد.

۱-۲-۴ - ورود به آیات مورد بحث

۱-۲-۴-۱ - حرکت با نور، حاصل یقین قرآنی

[۵۴] (۱۲۲ انعام) أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ... کسی که می‌تتی است اما ما او را احیا کردیم با همین معارف ... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ... و ما یک نوری برایش قرار دادیم که با آن در همین دنیا، در میان مردم راه می‌رود و طبیعتاً او به چیزهایی باور و یقین دارد که بقیه باور ندارند و چیزهایی را می‌بینند که بقیه نمی‌بینند. مثل اینکه همه‌ی ما در اینجا کور باشیم، یکی بینا باشد و این مکان را توصیف کند؛ بگوید که این سقف اینقدر متر است و اینجا هم طرح‌های اسلیمی هست و ...، بقیه اصلاً این چیزها را نمی‌فهمند. او صحنه‌ی دنیا را اینطور می‌بیند، او براساس نور حرکت می‌کند. اینهاست که یقین قرآنی می‌آورد. اگر از نمازهایمان و اطاعت‌هایمان و فعالیت‌های جهادیمان، این بیرون نیاید، فایده ندارد. می‌بینید شخص این افعال را انجام می‌دهد اما هر دفعه (۱۶ حدید) ... فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ...^۷ می‌بینید باورمان از زمان جوانیمان نسبت به وعده‌های الهی کمتر شده است. شرح صدرمان برای پذیرفتن معارف کمتر شده است. شاخص و میزان که نماز است، بدتر می‌شود. اینجا جای نگرانی است که چرا اینطور شده است.

۷. روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل‌هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد.

... كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا... مثل کسی است که صفت وی در ظلمات (بودن) است و از آن بیرون شدنی نیست... كَذَلِكَ زَيْنَ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ بدینسان برای کسانی که کافر شده‌اند اعمالی که می‌کرده‌اند آرایش یافته است.

۱-۲-۴-۲ - قساوت قلب، در مقابل شرح صدر للاسلام

[۵۶] آیات در همین فضا است تا می‌رسد به این نقطه: (۱۲۵ انعام) **فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ... کسی که خدا بخواهد هدایتش بکند؛ در ادامه‌ی آیه، «منطق هدایت» را می‌فرماید: ...يُشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... اصلاً بحث مغزش و اینکه چقدر کتاب فلسفی می‌خواند و چقدر استدلال بلد است، آیا برهان صدیقین را بلد است یا نه و ... اصلاً اینها نیست؛ این مهم است که چقدر شرح صدر دارد برای اسلام، چقدر سینه‌ی گشاده دارد برای دریافت معارف. تا به او بگویند که قرآن اینچنین گفته است می‌گوید همین درست است. می‌فهمد، جذب می‌کند، حرکت می‌کند.**

می‌خواهم در این میان، معنای درست «قساوت قلب» مشخص شود. اصلاً معنی «قساوت» در مقابل «شرح صدر» است. چون بعضی فکر می‌کنند که معنای قساوت، به گریه کردن ربط دارد. البته کلاً قابلیت گریه کردن، خیلی خوب است. ولی فرهنگ قرآنی قساوت قلب این نیست. در فرهنگ قرآنی، قساوت در مقابل شرح صدر للاسلام است: **...وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ... و هر که را که بخواهد گمراه کند ...يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا... سینه‌اش را به قدری تنگ و سخت نموده ...كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ... گویی می‌خواهد از تنگی سینه برود در آسمان ...كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛** اینچنین خدا برای کسانی که ایمان نمی‌آورند ناپاکی مینهد. یک کثافتی او را می‌گیرد و آن، سینه‌اش را اینقدر تنگ کرده که معارف را هم که بریزی، پس می‌زند. حضرت نوح عليه السلام می‌فرماید (۵ نوح) **قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لِينَالًا وَنَهَارًا؛** خدایا من قومم را شب و روز دعوت کردم. (۶ نوح) **فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا؛** ولی دعوتم جز زیادت‌تر شدن فرارشان فایده‌ای نداد. دیگر دعوت نوح عليه السلام فرار ایجاد می‌کرد. این برای همین قساوت قلب است.

[۳۶-] بعضی سینه‌ها خیلی باز است، اصلاً مهم نیست کجاست، من در جاهای مختلفی از دنیا با آن برخورد کردم. کافی است معارف بیاید، بیاید و بخورد به او، او را برمی‌دارد می‌برد. از آنطرف «شرح صدر للكفر» را قرآن مطرح می‌کند. شخص سینه‌اش باز است برای فهم معارف بیخود، برای شبهات. تمام شبهات را جذب می‌کند ولی فضاهای قرآنی را جذب نمی‌کند و نمی‌تواند ایمان بیاورد.

[۶۰ -] شخص فعل را انجام داده ولی تردید را دارد. هنوز حرف (۷۱ بقره) **... قَالُوا أَلَنَّا جِنَّتَ بِالْحَقِّ... اش سر جای خودش هست. این شخص (۷۴ بقره) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ... برایش اتفاق می‌افتد. این همان چیزی است که در آیه‌ی معروف (۸۲ اسراء) وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا^۸ می‌فرماید، قرآن برای یک عده خسارت به بار می‌آورد.**

[۶۱] **أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ... آیا کسی که خدا سینه‌اش را پذیرای اسلام کرد و در نتیجه همواره با نور الهی قدم برمی‌دارد چون سنگدلان است ...فَوَيْلٌ لِّلْفَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ... .** پس وای بر

۸. و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می‌کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی‌افزاید.

سنگدلانی که یاد خدا دل‌هایشان را نرم نمی‌کند... **أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**؛ آنان در ضلالتی آشکارند. دل قسی، دلی است که شرح صدر للاسلام ندارد.

کسی که شرح صدر للاسلام دارد اینطور است (۳۳ زمر) **اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ...**^۹ آیات الهی می‌آید، او را درمی‌نوردد؛ یعنی در پوست و گوشت و حتی تا دلش می‌رود؛ یعنی پوستش را نرم می‌کند، دلش را هم نرم می‌کند؛ یعنی بدن هم رهوار است چون قلب رهوار است. اگر کسی می‌گوید بدنم نمی‌کشد که نماز شب بخوانم، بروم جهاد و ... ، این بدین دلیل است که دل نمی‌کشد. به عبارتی دلش را نبرده است. شرح صدر للاسلام کلاً شخص را می‌شورد و می‌برد. ... **ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ**؛ این هدایت خداست که هر که را بخواهد با آن هدایت می‌کند و کسی که خدا گمراهش کند دیگر راهنمایی نخواهد داشت.

۱-۲-۴-۳- تحریف کلام از موضع ثمره‌ی قساوت قلب

[۶۴ -] (۱۳ مائده) **فَبِمَا نَقُضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ...** ما قلوب این‌ها را قسی قرار دادیم که با این قساوت قلب، کلام را از موضع خارج می‌کند. یعنی جای این حرف اینجا بود، همین کلام را می‌گذارد جای دیگر، چون باور به وعده ندارد. این قلب، شرح صدر ندارد. بین **«وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»** و **«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ»**، «واو» نیامده است. این یعنی «تحریف کلام از موضع» همان چیزی است که ثمره‌ی قساوت قلب است.

بعضی از قرآن یک چیزی درمی‌آورند، می‌بینید قرآن می‌خواند، آخوند است، از آیات هم استفاده می‌کند ولی یک منطق کاملاً مادی از آن درمی‌آورد. این به خاطر قساوت قلب است... **وَتَسُوا حَظًّا مِّمَّا دُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**^{۱۰}

۱-۲-۴-۴- اطمینان قلب در مقابل قساوت قلب

[۶۶ +] از آن طرف هم (۱۰۶ نحل) **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ...** کسی که بعد از ایمانش کافر شود ... **إِلَّا مَنْ أُرْثِرَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...** مگر کسی که اکراه دارد و قلبش به ایمان اطمینان دارد. در دین مهم این قلب و اطمینان قلب و فهم قلبی و یقین‌های قلبی است. این است که موجب هدایت است.

الان نوع تبلیغ دین بسیار ظاهری ارائه شده است. حتی احکامی که داریم که خود احکام، ظاهرگرایی است، دیگر آن پشت صحنه‌اش هم نیست. مثل شهرک سینمایی شده است که اگر هُلش دهی می‌ریزد. آن پشت صحنه‌ی خود حکم هم نیست. ما به یک دین ظاهری ظاهری ظاهری تن دادیم. ما یعنی یک عده‌ی زیادی. اینکه قلبمان چقدر این معارف را باور

۹. خدا بهترین سخن را نازل کرده کتابی که ابعضش بهم مربوط و به یکدیگر منعطف است آن‌هایی که از پروردگارشان خشیت دارند از شنیدنش پوست بدنشان جمع می‌شود و در عین حال پوست و دلشان متمایل به یاد خدا می‌گردد.

۱۰. و بخشی از آنچه را [از معارف و احکام تورات واقعی] که به وسیله آن پند داده شدند، از یاد بردند [و نادیده گرفتند] و همواره از اعمال خائنانه آنان جز اندکی از ایشان [که وفادار به پیمان خدایند] آگاه می‌شوی پس [تا نزول حکم جهاد] از آنان درگذر و [از مجازاتشان] روی گردان زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۱۱. سبب نزول آیه، راجع به عمار است.

می‌کند، نورانی هست یا نورانی نیست و به این چیزها کاری نداریم.^{۱۲} ... وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ... این همان یقینی است که ما احتیاج داریم. که حتی حضرت ابراهیم علیه السلام هم، دنبال (۲۶۰ بقره) ... وَلَكِنْ لَيَطْمَئِنُّ قَلْبِي... است. البته آن اطمینان قلبی که ایشان دنبالش هست، خیلی بلند است ولی او هم دنبالش می‌رود. یعنی او هم از خدا می‌خواهد که خدایا من معاد و معارف را باور دارم ولی یک یقین سطح بالا می‌خواهم.

(۱۰۶ نحل) ...وَلَكِنْ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا... این همان قساوت قلب است. کسی که سینه‌اش برای کفر گشاده شده است...فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ غضب خدا بر آن‌ها باد و عذابی بزرگ دارند.

۱-۲-۴-۵- علت قساوت قلب، ترجیح دنیا به آخرت

[۷۰-] (۱۰۷ نحل) ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ أَسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ... این خیلی حرف ریشه‌ای هست. این یک بحث موضوعی قابل طرح است. آخرت و یوم الآخر در قرآن ضمن اینکه اعتقاد به معاد هست، نماد «غیب باوری» هم هست. و حیات دنیا ضمن اینکه منظور همین دنیا و روابطش هست، نماد دنیا باوری و عدم غیب باوری است. این یک حالت نمادین هم در قرآن دارد. می‌فرماید این شرح صدری که برای کفر بدست آورده است به این دلیل است که این حیات دنیا را بر حیات آخرت ترجیح داده است. یعنی آن حیات را گذاشته کنار و با این حیات و با معادلات این حیات زندگی می‌کند. ...وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

(۱۰۸ نحل) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ... اینها کسانی هستند که خدا گوش و چشم و دل‌هایشان را مهر زده، یعنی بواسطه‌ی همین عدم باورش، دیگر ورودی و خروجی ندارد...وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ غافل همین‌ها هستند. کسی است که نسبت به پدیده‌ی غیب باوری و معادلات خدا، مشکل دارد.^{۱۳}

۱-۳- مؤمنون خالی از «ریب» و «شک»

[۷۴-] (۱۴ حجرات) قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا... اعراب بادیه‌نشین به تو گفتند ایمان آوردیم...قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا... بگو: نه، هنوز ایمان نیاورده‌اید و باید بگویید اسلام آوردیم...وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ... چون هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده است؛ این حرف‌هایی دهنی که زده شده است، باید برود در قلب و دل را دگر کند، و عقدالقلب

۱۲. به رفقا سر بحث صیغه می‌گفتم که این یک پشت صحنه دارد که نکاح موقت و غلقه‌ی زوجیت است. دو نفر زوج‌اند منتها به صورت موقت. شخص باید فکر کند نکاح است. اما الان، این پشت صحنه‌ها اصلاً نیست، این تفکر هست که می‌تواند یک ساعت، دو ساعت و ... صیغه باشد. یک شهرک سینمایی این جلو هست، بعد این را راحت می‌توان ریخت، کافی است کسی هُلش دهد. آن وقت هیچ چیز از حکم باقی نمی‌ماند. راجع به دین هم همین وضعیت هست.

۱۳. [۷۲-] قرآن را به عنوان کتابی که حرف‌های نو برای آدم دارد بخوانید. نه به عنوان کتابی که بخواهید از آن شواهد بگیرید برای چیزهایی که از اینطرف و آنطرف شنیده‌اید. بعضی واقعاً باورشان همین است. وقتی که کتاب روانشناسی دینی می‌نویسند، دنبال اثبات حرف‌های آنطرف هستند که بگویند که در قرآن، ما هم داریم و بهترش هم داریم. اصلاً اینطور نیست. در انسانشناسی، در علوم اجتماعی، در روانشناسی و ... اصلاً این بحث‌ها، به این شکلی که قرآن بیان می‌کند، نیست. این یک دستگاه معادلاتی دیگری است. اگر کسی در دستگاهش نباشد خیلی وقت‌ها نه دستگاه و نه نتایج را نمی‌تواند باور کند. حتی اگر نتایج حاصل شود، باور نمی‌شود. نتایج حاصل شود، در نهایت تحلیل نمی‌شود، منجر به عبرت نمی‌شود که شما از این صحنه عبور کنید و بتوانید در جاهای مشابه هم از آن استفاده کنید. تبدیل به قاعده نمی‌شود، تبدیل به فهم سنن نمی‌شود؛ یعنی از آن سنن در نمی‌آید. تنها به عنوان رفتارهای کاتوره‌ای که از طرف خدا اتفاق افتاده است، فهمیده می‌شود و این بحث ریشه‌ای است در قرآن.

شود. ... وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید، خدا از پاداش اعمالتان چیزی کم نمی کند که خدا آمرزگار رحیم است.

(۱۵ حجات) **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...** مؤمنین تنها آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده... **ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا...** و دیگر شک به خود راه ندادند. مؤمنین کسانی هستند که در آن‌ها ایمان هست، شک هم نیست. این همان ربیبی است که گفته شد. در آیات سوره‌ی توبه داشتید، این ریب و شکی که در قرآن دائم می‌گوید (۹ دخان) **بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ؛**^{۱۴} یا می‌فرماید (۴۵ توبه) ... **فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ؛**^{۱۵} یا (۵۴ سبأ) ... **كَأَنَّهُمْ فِي شَكٍّ مَّرِيبٍ؛**^{۱۶} دارند یک کارهایی می‌کنند ولی مشکوک‌اند نسبت به قضیه، قرآن این‌ها را تخریب می‌کند.

بعضی که عینکشان را خیلی باکلاس تکان می‌دهند و می‌گویند من در فلان چیز شک کردم، خیلی حرف مزخرفی می‌زنند. بیشتر باید به حال چنین فردی دلسوزی کرد. فکر می‌کند که به جای خوبی رسیده است که شک کرده. وقتی می‌خواهد بگوید که خیلی روشنفکر است، می‌گوید من در همه چیز شک کردم. تو غلط کردی شک کردی! بیخود می‌کنی شک کردی! این همه معارف، این همه واضحات، این همه بیّنات، برای چه شک می‌کنی؟! شک اصلاً چیز خوبی نیست. امیرالمؤمنین هیچ موقع شک نکردند. وقتی از علامه طباطبایی پرسیدند که خدا را اثبات کن، علامه زیر نامه نوشت (۱۰ ابراهیم) ... **أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...** شکی نیست در خدا. اصلاً دیدید خدا در یک جای قرآن خودش را اثبات کند؟ این از آن کارهایی است که ما در دین درست کردیم. انسان‌ها فطرتشان خداشناس است. می‌خواهیم بدتر در مخش اینطور جا بزنی که بیا من خدا را اثبات کنم، این درست نیست. خودش خدا دارد. چه کسی گفته است که نقطه‌ی ابتدایی، اثبات خداست؟! اگر اهل عمل هستید، این را دربیابید و دنبال این بروید: (۹۹ حجر) **وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.** اینقدر عبودیت کنید که خدا در بیاید از آن، معارف دربیاید، فهم‌های روشن دربیاید.

(۱۵ حجات) ... **وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...** و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کردند. این می‌شود مؤمن و می‌شود راستگو: ... **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛** تنها اینان صادقند. این می‌شود یک انسان راست و راستگو. وگرنه از این پایین‌تر یک مراتبی از دروغگویی است. به قولی ایمان به معاد و قیامت داریم ولی یک کاری می‌کنیم که هیچ ربطی به ایمان به معاد و قیامت ندارد.

۲- وَإِنْ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ

۲-۱- رشد برای انسان‌هایی از جنس «يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»

[۲۰+] در ماجرای سنگ‌ها هم که اینطور آمده است: (۷۴ بقره) ... **وَإِنْ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...** بعضی از بزرگان گفتند اینکه گفته شده سنگ‌ها از خشیت خدا می‌افتند پایین، بر اثر جاذبه‌ی عمومی می‌افتند پایین و امر تکوینی الهی را

۱۴. لیکن ایشان در شکی که دارند سرخوشند.

۱۵. و در شک خویش سرگردانند

۱۶. که آنان در شکی سخت بودند.

گوش می‌دهند، یعنی هبوط من خشیت الله می‌کنند. در صورتیکه این حرف، حرف دقیق و کاملی نیست چون در آیه نفرموده که همه‌ی سنگ‌ها اینچنین می‌افتند پایین، فرموده بعضی سنگ‌ها اینچنین می‌افتند پایین. درست است که همه‌ی سنگ‌ها بر اثر جاذبه می‌افتند پایین و امر تکوین الهی را گوش می‌دهند، اما همه از «خشیت خدا» پایین نمی‌افتند. بعضی سنگ‌ها شعور لازم را دارند، وقتی دارد می‌افتد پایین و امر تکوینی انجام می‌شود، مِنْ خَشِيئَةِ اللَّهِ می‌افتد پایین. بعضی سنگ‌ها اما خیلی بی‌شعورند. این جریان مثل ماست. بعضی‌ها یک مصیبت بهشان وارد می‌شود، بی‌شعور این مصیبت را نگاه می‌کنند. وعده‌های الهی می‌آید و می‌رود به چیز دیگری تبدیل می‌شود. آیات هست که وقتی **بَأْسَاءٍ وَ ضَرَّاءٍ** می‌آوریم و بعدش رفع می‌شود، می‌گوید بالاخره در علم داریم که یک دوره‌های خشکسالی و ترسالی داریم. کلاً تمام آن کاری را که خدا می‌خواسته با او بکند، نمی‌تواند بکند. چون او اصلاً زمینه‌اش را ندارد. سیل هم که بیاید با استدلال‌های سیالات و حوزه‌های آبریز وارد می‌شود و استدلال می‌کند که این حوزه‌ی دایره‌ای شکل است، به این ترتیب باران آمده است و به این دلایل علمی این سیل آمده است. آن کاری که خدا می‌خواسته بکند که (۱۶ سبأ) **فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ...**^{۱۷}، یعنی به خاطر اعمالشان و روی گردانی‌شان سیل آمد، با این استدلال‌های مادی، دیگر معارفش نمی‌کشد. این شخص یک بی‌شعوری است که تمام حوادث خدا و وعده‌های الهی وقتی محقق می‌شود، باز هم نمی‌فهمد. بعضی‌ها ولی نه، می‌روند بالا.

این خیلی مهم است که شما پارامترها و تحلیل‌هایتان آن تحلیل‌هایی باشد که خدا انجام می‌دهد، بعد می‌فهمید که وقتی آنجا پیروز شدید به خاطر چه چیزی بود؛ آنجا اگر خشکسالی شد، کدام علل ممکن است دخیل باشد. اگر لازم است کاری در معادلش انجام دهیم، باید انجام دهیم.

[+ ۲۳] اگر در روایت است که قال أبو عبد الله عليه السلام: **أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِرْقٍ يَضْرِبُ وَ لَا نَكْبَةٍ وَ لَا صُدَاعٍ وَ لَا مَرَضٍ إِلَّا بِذَنْبٍ...**^{۱۸} همه این اتفاقات نمی‌افتد مگر بواسطه‌ی گناه. کسی که سرش درد می‌کند سریع یک ژلوفن می‌خورد، اصلاً نمی‌گذارد خدا با او صحبتی کند. یعنی موقعیت تکلم خودش را با خدا، و خدا را با خودش می‌گیرد. به عبارتی گوش هایش را می‌گیرد. فکر نمی‌کند که نکند حق کسی را سلب کردم، نکند نگاه نادرستی کردم و ... این مراقبه‌ها جواب می‌دهد.

۲-۱-۱- مصیبت هم موجب صعود، هم موجب سقوط

[۱۵-] مصیبت‌ها چون بر بدن‌های ما وارد می‌شود، غیرقابل تحمل است. الان اگر مصیبتی بر کسی وارد شود و ناشکری کند، آن وقت اتفاقاً آنچه که می‌توانست او را رشد دهد، او را پایین می‌آورد. چون در فرهنگ درستش تبیین نمی‌شود، لذا رشد نمی‌کند. ولی وقتی همین مصیبت بر ائمه وارد می‌شود، چنین می‌شود که شما در سجده زیارت عاشورا می‌گویید: **اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ...** خدا را شکر که این بلا سر آنها آمد؛ چرا؟ به خاطر اینکه وقتی بلا، سر چنین کسانی می‌آید، او یک ضرب می‌رود بالا. او برود بالا، ما هم با او بالا می‌رویم.

۱۷. ولی روی بگردانند، پس سیل عرم را به سویشان سرازیر کردیم.

۱۸. اصول کافی، ج: ۳، ص: ۳۷۰، روایت: ۳. امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ رگی نزد و پائی به سنگ نخورد و درد سر و مرضی پیش نیاید مگر به جهت گناهی (که انسان مرتکب شده است)

لذا همین بلا، وقتی جایی می‌آید که فرهنگش وجود ندارد، شخص اُفت می‌کند، زبان به کفر و تهمت و ناشکری باز می‌کند. اما همین بلا وارد بر یک نفر می‌شود، روحش ارتقاء پیدا می‌کند، چون بلا در جای درستش نشسته است؛ به عبارتی، بلا به جسمش نخورده است. بعد می‌بینید که در مورد امام صادق علیه السلام هست که بلا می‌آمد برایشان، مرتب می‌گفتند و اساساً اخلاق‌شان این بود که می‌گفتند: "الحمد لله که این مصیبت به دینم نخورد. (یعنی در دینم مصیبت نخوردم) این خورد به اموالم و فرزندانم و الحمد لله که دینم سالم ماند." این اخلاق برای یک فرهنگ دیگر و باور کردن چیزهای دیگر است.

۲-۲- قرآن «چرایی» افتادن سنگ‌ها را بیان می‌کند (مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)، علم فیزیک «چگونگی» آن را

[۲۴+] یک‌سری از سنگ‌ها هستند وقتی می‌افتند، این افتادن، اتفاق می‌افتد، ولی مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ می‌افتد. این‌ها هم با علم تناقضی ندارد. با این فیزیک جدیدی که درآمده، تناقضی ندارد. فیزیک «چرایی» افتادن را نمی‌گوید، بلکه چطور افتادن را و «چگونگی» را بیان می‌کند. وقتی شما تصادفی کنید یا از شما دزدی کنند، ممکن است برسید که چرا تصادف کردم یا چرا دزد به خانه‌ام زد؛ اگر کسی هر جواب چگونگی بدهد، درست نیست. مثلاً اگر بگوید «شما با سرعت طول خیابان را طی می‌کردید و او هم بی‌احتیاط عرض خیابان را رد می‌کرد و به هم خوردید» یا بگوید «دزد قفل را شکسته و وارد خانه شده است». هیچ‌کدام از این جواب‌ها، جواب سؤال شما نیست؛ شما می‌گویید می‌خواهم بدانم چرا تصادف کردم، نه اینکه چگونه شد که تصادف کردم.

۳-۲- عدم در نصاب تکلیف بودن شعور و اراده سنگ

[۲۵+] سنگ‌های باشعور داریم، سنگ‌های بی‌شعور، به همین ترتیب آدم‌های باشعور داریم و آدم‌های بی‌شعور. این‌ها هم از آن چیزهایی است که باید باور کرد. پیغمبر فرمودند یک سنگی قبل از بعثت من، هروقت مرا سلام می‌کرد با نام «رسول الله» یا «نبی الله» خطاب می‌کرد. یعنی پیغمبر هنوز مبعوث نشده بود، این سنگ این قدر شعورش بالا بوده که می‌دانست پیغمبر، رسول الله است. در حیوانات هم اینطور داریم، در انسان‌ها هم داریم، در اشیاء هم داریم. بحث فلسفی اش هم سرچایش درست است. هر جا که وجود باشد، همه‌ی لشگر و عساکر وجود هست. حتی اختیار هم هست. اینطور نیست که سنگ اختیار و اراده ندارد؛ دارد، منتها در نصاب تکلیف ندارد. مثل حیوانات می‌ماند. حیوانات هم اختیار دارند در حرکت و ... منتها در نصاب تکلیف نیست. اختیارشان در حوزه‌های محدودی است. اما شعورهایشان متفاوت است.

۳- نتیجه

[۷۸] پس بحث گاو بنی اسرائیل و قساوت قلب را در همین فضا معنی کردیم. و قساوت قلب پس از انجام فعل الهی هم برای همین است. آخرش کسی که بخواهد بی‌شعور باشد، بی‌شعور است و بی‌شعورتر می‌شود. مثل یک سنگ بی‌شعور که می‌افتد پایین اما نمی‌فهمد که برای چه می‌افتد پایین. بعضی سنگ‌ها باشعورند، وقتی می‌افتند پایین من خشیت الله می‌افتد. ما آدم‌ها هم مثل سنگ‌ها و بدتر از سنگ‌ها هستیم. با قابلیت‌ها و استعدادهایی که خدا در انسان قرار داده است، باز نمی‌فهمیم که چرا در این دنیا آمده‌ایم، چرا ازدواج می‌کنیم، چرا مصیبت‌ها می‌آید، و ... به نظر می‌آید که می‌توان این را به عنوان پیام آیه حساب کنیم.

صلوات